

Human Rights Considerations in the Reparations Order in the Al Mahdi Case

1. Negar Keshavarz: Department of Criminal Law and Criminology, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Ghasem Ghasemi*: Department of Criminal Law and Criminology, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: gh.ghasemi@srbiau.ac.ir (Corresponding Author)
3. Mohammad Ali Mahdavi Sabet: Department of Criminal Law and Criminology, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
4. Zeinab Bagherinejad: Department of Criminal Law and Criminology, SR.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

ABSTRACT

The present study, focusing on the case of *The Prosecutor v. Ahmad Al Faqi Al Mahdi* before the International Criminal Court, examines the place of human rights considerations in the reparations order arising from the destruction of cultural property during the armed conflict in Mali. The main objective of the study is to clarify the extent to which, and the manner in which, the International Criminal Court was able to incorporate human rights values and concepts, particularly cultural and identity-related rights, into its analysis of the effects of the crime and the design of reparative mechanisms. The research method is descriptive-analytical, and its data were collected through the study of the Court's judgment, the reparations order, and the analysis of theoretical literature related to cultural human rights and the international protection of cultural heritage. The findings of the study indicate that, in this case, the Court adopted an approach that went beyond the traditional and merely ownership-oriented understanding of cultural property, regarding the destruction of the religious and historical sites of the city of Timbuktu as a serious harm to cultural identity, historical memory, and the common heritage of humanity. Within this framework, the concept of "victim" was expanded from the individual level to the collective level, and the local and cultural community was also recognized as having suffered harm as a result of the crime. Furthermore, by accepting non-material harm, including grief, humiliation, and psychological injury, the Court interpreted reparations not merely as the physical reconstruction of the destroyed monuments, but as an instrument for the social and cultural restoration of the affected community. Nevertheless, the analysis of the judgment shows that the convergence between international criminal law and cultural human rights in this case is primarily substantive and implicit, and that the Court referred less explicitly and systematically to fundamental human rights instruments in its reasoning. Accordingly, the Al Mahdi case may be regarded as a turning point in strengthening the relationship between international criminal justice, restorative justice, and cultural human rights in the field of cultural heritage protection; however, the consolidation of this development requires the further development of theoretical foundations, the strengthening of human rights-based references, and the design of effective institutional and financial mechanisms in the Court's future practice.

Keywords: *International Criminal Court, cultural property, reparations, cultural human rights, Al Mahdi case.*

How to cite: Keshavarz, N., Ghasemi, G., Mahdavi Sabet, M. A., & Bagherinejad, Z. (2027). Human Rights Considerations in the Reparations Order in the Al Mahdi Case. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 9(2), 1-21.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 20 February 2026

Revise Date: 23 June 2026

Accept Date: 30 June 2026

Initial Publish Date: 18 August 2026

Final Publish Date: 22 June 2027



ملاحظات حقوق بشری در حکم مبتنی بر جبران خسارت در پرونده المهدی

۱. نگار کشاورز: گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. قاسم قاسمی*: گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. پست الکترونیک: gh.ghasemi@srbiau.ac.ir (نویسنده مسئول)
۳. محمدعلی مهدوی ثابت: گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۴. زینب باقری نژاد: گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

پژوهش حاضر با تمرکز بر پرونده «دادستان علیه احمد الفقی المهدی» در دیوان کیفری بین‌المللی، به بررسی جایگاه ملاحظات حقوق بشری در حکم مبتنی بر جبران خسارت ناشی از تخریب اموال فرهنگی در مخاصمه مسلحانه مالی می‌پردازد. هدف اصلی تحقیق تبیین این مسئله است که دیوان کیفری بین‌المللی تا چه اندازه و با چه کیفیتی توانسته است ارزش‌ها و مفاهیم حقوق بشر، به‌ویژه حقوق فرهنگی و هویتی، را در تحلیل آثار جرم و طراحی سازوکارهای جبرانی وارد کند. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی است و داده‌های آن از طریق مطالعه رأی دیوان، دستور جبران خسارت و تحلیل ادبیات نظری مرتبط با حقوق بشر فرهنگی و حمایت بین‌المللی از میراث فرهنگی گردآوری شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که دیوان در این پرونده با اتخاذ رویکردی فراتر از برداشت سنتی و صرفاً مالکیت‌محور نسبت به اموال فرهنگی، تخریب اماکن مذهبی و تاریخی شهر تیمبوکتو را آسیب جدی به هویت فرهنگی، حافظه تاریخی و میراث مشترک بشری تلقی کرده است. در این چارچوب، مفهوم «قربانی» از سطح فردی به سطح جمعی گسترش یافته و جامعه محلی و فرهنگی نیز به عنوان زیان‌دیدگان جرم مورد شناسایی قرار گرفته‌اند. همچنین دیوان با پذیرش خسارت‌های غیرمادی از جمله اندوه، تحقیر و آسیب‌های روانی، جبران خسارت را نه صرفاً به معنای بازسازی فیزیکی بناهای تخریب‌شده، بلکه به عنوان ابزاری برای ترمیم اجتماعی و فرهنگی جامعه آسیب‌دیده تفسیر کرده است. با وجود این، تحلیل رأی نشان می‌دهد که همگرایی میان حقوق کیفری بین‌المللی و حقوق بشر فرهنگی در این پرونده بیشتر ماهوی و ضمنی است و دیوان در استدلال‌های خود کمتر به اسناد بنیادین حقوق بشر به‌صورت صریح و نظام‌مند استناد کرده است. بر این اساس، پرونده المهدی را می‌توان نقطه عطفی در تقویت پیوند میان عدالت کیفری بین‌المللی، عدالت ترمیمی و حقوق بشر فرهنگی در حوزه حمایت از میراث فرهنگی دانست؛ هرچند تثبیت این تحول مستلزم توسعه مبانی نظری، تقویت استنادهای حقوق بشری و طراحی سازوکارهای نهادی و مالی کارآمد در رویه‌های آینده دیوان است.

واژگان کلیدی: دیوان کیفری بین‌المللی، اموال فرهنگی، جبران خسارت، حقوق بشر فرهنگی، پرونده المهدی.

نحوه استناددهی: کشاورز، نگار، قاسمی، قاسم، مهدوی ثابت، محمدعلی، و باقری نژاد، زینب. (۱۴۰۶). ملاحظات حقوق بشری در حکم مبتنی بر جبران خسارت در پرونده المهدی. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۹(۲)، ۱-۲۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲ تیر ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۹ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۲۷ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۶

مقدمه

مخاصمات مسلحانه در تاریخ حقوق بین‌الملل همواره با آثار ویرانگر انسانی، مادی و فرهنگی همراه بوده‌اند. در میان این آثار، تخریب اموال فرهنگی جایگاهی ویژه دارد؛ زیرا این اموال صرفاً اشیای تاریخی یا هنری نیستند، بلکه بازتاب‌دهنده هویت، حافظه جمعی، باورها و استمرار فرهنگی یک ملت به شمار می‌روند. از این منظر، تعرض به اموال فرهنگی در زمان مخاصمه، صرفاً نابودی یک اثر مادی نیست، بلکه وارد آوردن لطمه‌ای عمیق به موجودیت فرهنگی و اجتماعی یک جامعه است (Nejandi-Manesh, 2016). حقوق بین‌الملل در واکنش به این تهدید، از طریق حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق کیفری بین‌المللی تلاش کرده است حمایت از اموال فرهنگی را در زمان مخاصمات مسلحانه تقویت کند. کنوانسیون ۱۹۵۴ لاهه درباره حمایت از اموال فرهنگی در زمان مخاصمات مسلحانه، نقطه آغازین مهمی در این مسیر به شمار می‌رود و دولت‌ها را به احترام و حفاظت از میراث فرهنگی در شرایط جنگی متعهد می‌سازد. با این حال، تجربه‌های عملی نشان داده‌اند که وجود قواعد هنجاری به‌تنهایی برای جلوگیری از تخریب هدفمند این اموال کافی نبوده است و در موارد متعدد، آثار فرهنگی به‌صورت عامدانه مورد حمله قرار گرفته‌اند (Khosravi & Soltan-Qais, 2017). در چنین شرایطی، توسعه سازوکارهای کیفری بین‌المللی به‌منظور تعقیب و مجازات مرتکبان این‌گونه جرایم، به‌عنوان مکمل حمایت‌های هنجاری، اهمیت اساسی یافته است. تأسیس دادگاه کیفری بین‌المللی یوگسلاوی سابق (ICTY) و سپس دیوان کیفری بین‌المللی (ICC)، مسیر را برای شناسایی مسئولیت کیفری فردی در قبال تخریب اموال فرهنگی هموار ساخت. این تحول، بیانگر گذار از حمایت صرفاً هنجاری به نظامی مبتنی بر مسئولیت کیفری شخصی در قبال تعرض به میراث فرهنگی است (Moazzami & Namamian, 2015).

پرونده «احمد الفقی المهدی» در دیوان کیفری بین‌المللی را می‌توان یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در این روند دانست. در این پرونده، متهم به سبب مشارکت عمدی در تخریب بناهای تاریخی و مذهبی شهر تیمبوکتو در مالی - که برخی از آن‌ها در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شده بودند - محکوم شد (Vakil & Gheshlaghi-Nigjeh, 2021). اهمیت این پرونده تنها در صدور حکم محکومیت کیفری نیست، بلکه در آن است که دیوان برای نخستین بار تخریب میراث فرهنگی را به‌صورت مستقل مورد رسیدگی قرار داد و هم‌زمان حکم جبران خسارت نیز صادر کرد؛ امری که نشان‌دهنده حرکت عدالت کیفری بین‌المللی از رویکردی صرفاً تنبیهی به‌سوی رویکردی ترمیمی و جبران‌محور است (Seyedzadeh Sani & Farhadi-Alashti, 2019). در حکم جبران خسارت این پرونده، دیوان علاوه بر خسارات مادی ناشی از تخریب اماکن، به آثار فرهنگی، اجتماعی و نمادین این اقدام نیز توجه کرد. دادگاه تصریح نمود که تخریب بناهای تاریخی تیمبوکتو نه‌تنها زیان مادی در پی داشته، بلکه به هویت فرهنگی جامعه محلی آسیب زده و احساس اندوه، تحقیر و محرومیت از میراث مشترک را در میان مردم برانگیخته است (Lustal, 2023). از این حیث، حکم جبران خسارت مزبور را می‌توان تلاشی برای فزاینده‌تر شدن از زیان فرهنگی و جمعی دانست.

با وجود این، بررسی دقیق استدلال‌های دیوان نشان می‌دهد که ارجاع صریح و منسجم به مفاهیم و اسناد حقوق بشری در این حکم محدود بوده است. دیوان، هرچند به‌طور ضمنی به اهمیت فرهنگی و انسانی موضوع توجه کرده، اما به‌صورت آشکار و نظام‌مند به حقوقی مانند حق بر فرهنگ، حق بر مشارکت در زندگی فرهنگی، حق بر هویت فرهنگی یا آزادی دین استناد نکرده است. این در حالی است که در ادبیات حقوقی معاصر، تخریب میراث فرهنگی نه‌تنها به‌عنوان نقض قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه، بلکه به‌مثابه تعرض به حقوق بنیادین انسان‌ها و جوامع فرهنگی تحلیل می‌شود (Khosravi & Soltan-Qais, 2017; Lustal, 2023). افزون بر این، تحلیل حکم نشان می‌دهد که

مفهوم «قربانی» در این پرونده قابلیت تفسیر گسترده‌تری دارد. زیان‌دیدگان صرفاً افراد مستقیم یا صاحبان آثار تخریب‌شده نیستند، بلکه جامعه محلی تیمبوکتو، مردم مالی و حتی جامعه بین‌المللی نیز از این اقدام متضرر شده‌اند؛ زیرا میراث فرهنگی، بخشی از سرمایه مشترک بشری است. از این‌رو، جبران خسارت در چنین پرونده‌ای نباید صرفاً به جبران مادی محدود شود، بلکه لازم است ابعاد جمعی، نمادین و فرهنگی آن نیز در نظر گرفته شود. این نکته به‌ویژه از حیث پیوند میان عدالت ترمیمی، حقوق بشر و حمایت از میراث فرهنگی واجد اهمیت است. بر این اساس، مسئله اصلی این پژوهش آن است که دیوان کیفری بین‌المللی در حکم جبران خسارت پرونده المهدی تا چه اندازه به ملاحظات حقوق بشری توجه کرده و آیا می‌توان این حکم را گامی در جهت همگرایی حقوق کیفری بین‌المللی و حقوق بشر در حمایت از اموال فرهنگی دانست؟ فرضیه این پژوهش آن است که هرچند دیوان در حکم جبران خسارت به‌طور صریح و گسترده به اسناد بنیادین حقوق بشر استناد نکرده است، اما در محتوای حکم و نحوه ارزیابی خسارت، ملاحظات حقوق بشری به‌صورت ضمنی حضور دارد و همین امر نشان‌دهنده حرکت تدریجی دیوان به‌سوی رویکردی کرامت‌محور، جمعی و ترمیمی در جبران خسارت است. اهداف پژوهش عبارت‌اند از: ۱. تبیین مبانی حقوقی حکم جبران خسارت در پرونده المهدی؛ ۲. تحلیل میزان انعکاس ملاحظات حقوق بشری در استدلال‌های دیوان؛ ۳. ارزیابی نسبت میان جبران خسارت، عدالت ترمیمی و حمایت از میراث فرهنگی در پرتو حقوق بین‌الملل. در نتیجه، مطالعه پرونده المهدی می‌تواند نشان دهد که حمایت از میراث فرهنگی در مخاصمات مسلحانه صرفاً یک مسئله کیفری یا بشردوستانه نیست، بلکه با حقوق بشر، کرامت انسانی و هویت جمعی نیز پیوندی بنیادین دارد. از این منظر، حکم جبران خسارت در این پرونده ظرفیتی مهم برای فهم تعامل میان حقوق کیفری بین‌المللی، حقوق بشر و عدالت ترمیمی در حمایت از اموال فرهنگی ارائه می‌کند.

پرونده «احمد الفقی المهدی» در دیوان کیفری بین‌المللی از منظر تحول در حمایت کیفری از میراث فرهنگی جایگاهی برجسته دارد؛ زیرا برای نخستین بار تخریب عمدی اموال فرهنگی در بستر یک مخاصمه مسلحانه نه‌تنها به‌طور مستقل موضوع تعقیب کیفری قرار گرفت، بلکه منجر به صدور حکم جبران خسارت نیز شد. این تحول از آن جهت حائز اهمیت است که تا پیش از این، حمایت از میراث فرهنگی عمدتاً در چارچوب قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه و تعهدات دولت‌ها تبیین می‌شد و کمتر در قالب مسئولیت کیفری فردی و سازوکارهای قضایی جبران خسارت برای بزه‌دیدگان و جوامع آسیب‌دیده مورد توجه قرار می‌گرفت. رسیدگی دیوان به این پرونده نشان داد که تخریب اموال فرهنگی می‌تواند علاوه بر ایجاد مسئولیت کیفری، مستلزم بررسی و جبران زیان‌های ناشی از آن نیز باشد؛ زیان‌هایی که در مورد میراث فرهنگی، صرفاً به خسارت‌های مادی محدود نمی‌شوند و ابعاد گسترده‌تری از آسیب‌های فرهنگی، اجتماعی و هویتی را در بر می‌گیرند (Lustal, 2023). در واقع، ویژگی خاص جرایم علیه میراث فرهنگی آن است که این آثار فراتر از اشیای مادی، با هویت تاریخی، حافظه جمعی، باورهای دینی و حیات فرهنگی جوامع پیوند خورده‌اند. از این‌رو، تخریب آن‌ها می‌تواند آثار عمیقی بر احساس تعلق، انسجام اجتماعی و استمرار فرهنگی یک جامعه برجای گذارد. به همین دلیل، دیوان کیفری بین‌المللی در پرونده المهدی ناگزیر بود علاوه بر تعیین ماهیت عمل مجرمانه، به تبیین ماهیت و گستره زیان‌های ناشی از آن نیز بپردازد؛ امری که در بستر تخریب میراث فرهنگی با پیچیدگی‌های نظری و عملی قابل توجهی همراه است. ضرورت انجام پژوهش حاضر از آن جهت مضاعف می‌شود که در ادبیات حقوقی مربوط به پرونده المهدی، هرچند بر اهمیت میراث فرهنگی و ابعاد نمادین و هویتی آن تأکید شده است، اما پیوند میان حکم جبران خسارت صادره از سوی دیوان و ملاحظات حقوق بشری کمتر به‌طور نظام‌مند مورد تحلیل قرار گرفته است. در حالی که بررسی استدلال‌های دیوان نشان می‌دهد که این نهاد قضایی در ارزیابی خسارت، به ویژگی‌های خاص میراث فرهنگی از جمله ارزش منحصر به فرد، اهمیت نمادین، بار عاطفی و غیرقابل جایگزین بودن آن

اشاره کرده و تخریب این آثار را موجب ایجاد احساس ترس، ناتوانی، آسیب به حافظه جمعی و اختلال در انتقال ارزش‌های فرهنگی به نسل‌های آینده دانسته است (Seyedzadeh Sani & Farhadi-Alashti, 2019). این توصیف‌ها از منظر مفهومی، هم‌پوشانی قابل توجهی با برخی حقوق بنیادین بشری، به‌ویژه حق بر مشارکت در زندگی فرهنگی و حق بر هویت فرهنگی دارند. افزون بر این، اهمیت عملی این پژوهش نیز در آن است که می‌تواند در تبیین معیارهای جبران خسارت در جرایم علیه میراث فرهنگی در آینده نقش مؤثری ایفا کند. دیوان کیفری بین‌المللی در پرونده المهدی تلاش کرد علاوه بر خسارات مادی، خسارات معنوی و جمعی ناشی از تخریب میراث فرهنگی را نیز در فرایند جبران خسارت مورد توجه قرار دهد. با این حال، چارچوب مفهومی مورد استفاده برای تحلیل این خسارات، به‌ویژه در نسبت با گفتمان حقوق بشر، هنوز به‌طور کامل توسعه نیافته است. بر این اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد با تحلیل انتقادی حکم جبران خسارت در پرونده المهدی، رابطه میان حمایت کیفری از اموال فرهنگی و ملاحظات حقوق بشری را روشن سازد و نشان دهد که چگونه می‌توان رویکرد جبران خسارت در این حوزه را از سطح جبران صرفاً مادی، به‌سوی الگویی گسترده‌تر و هویت‌محور که ابعاد فرهنگی، اجتماعی و انسانی آسیب را نیز در بر می‌گیرد، ارتقا داد. چنین رویکردی می‌تواند به تقویت همگرایی میان حقوق کیفری بین‌المللی و حقوق بشر در حمایت از میراث فرهنگی در شرایط مخاصمه مسلحانه کمک کند.

مبانی نظری و پیشینه تحقیق

حمایت از اموال فرهنگی در زمان مخاصمات مسلحانه در حقوق بین‌الملل بر دو بنیان اصلی استوار است: حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر. در چارچوب حقوق بین‌الملل بشردوستانه، اموال فرهنگی به دلیل ارزش ویژه تاریخی، هنری و تمدنی خود برای بشریت، موضوع حمایت خاص قرار گرفته‌اند. در این زمینه، کنوانسیون ۱۹۵۴ لاهه درباره حمایت از اموال فرهنگی در زمان مخاصمات مسلحانه و پروتکل‌های الحاقی آن مهم‌ترین اسناد بین‌المللی محسوب می‌شوند که دولت‌ها را ملزم به احترام، حفاظت و جلوگیری از استفاده نظامی از این اموال می‌کنند. هدف اصلی این اسناد آن است که میراث فرهنگی به‌عنوان بخشی از میراث مشترک بشریت از آثار مخرب جنگ مصون بماند. در کنار این چارچوب هنجاری، حقوق کیفری بین‌المللی نیز با جرم‌انگاری حملات علیه اموال فرهنگی، نقش مهمی در تقویت حمایت از این آثار ایفا کرده است. اساسنامه رم دیوان کیفری بین‌المللی با پیش‌بینی جرم «حمله عمدی علیه بناهای مذهبی، آموزشی، هنری، علمی یا تاریخی»، امکان تعقیب کیفری فردی مرتکبان چنین اعمالی را فراهم ساخته است (Shahbazi & Ashrafi, 2025). بدین ترتیب، تخریب اموال فرهنگی نه تنها نقض قواعد حقوق بین‌الملل بشردوستانه تلقی می‌شود، بلکه می‌تواند موجب مسئولیت کیفری فردی در سطح بین‌المللی نیز گردد. با این حال، رویکرد مبتنی بر حقوق بشر، افق تحلیلی گسترده‌تری را در این حوزه ارائه می‌دهد. بر اساس این دیدگاه، اموال فرهنگی صرفاً موضوع حفاظت نیستند، بلکه به‌عنوان حاملان حقوق فرهنگی و هویتی جوامع نیز قابل فهم‌اند. در نتیجه، تخریب آن‌ها می‌تواند به‌طور هم‌زمان نقض مجموعه‌ای از حقوق بنیادین بشری، از جمله حق بر مشارکت در زندگی فرهنگی، حق بر آزادی دین، حق بر هویت فرهنگی و حق بر حفظ حافظه تاریخی تلقی شود. این رویکرد توجه را از «حفاظت از شیء فرهنگی» به «حفاظت از رابطه انسان با میراث فرهنگی» معطوف می‌سازد.

از منظر نظری، تمایز میان «حمایت از شیء» و «حمایت از رابطه انسان با شیء فرهنگی» اهمیت اساسی دارد. در حالی که رویکرد سنتی حقوق بشردوستانه عمدتاً بر حفاظت فیزیکی از آثار فرهنگی تمرکز دارد، رویکرد مبتنی بر حقوق بشر بر این نکته تأکید می‌کند که ارزش واقعی این آثار در پیوند آن‌ها با هویت، باورها، تاریخ و حافظه جمعی جوامع نهفته است. بر این اساس، تخریب میراث فرهنگی صرفاً به معنای از بین

رفتن یک بنای تاریخی نیست، بلکه به منزله آسیب به مناسبات میان انسان، تاریخ، دین و جامعه تلقی می‌شود. از همین رو، جبران خسارت در چنین مواردی نباید صرفاً به هزینه‌های بازسازی مادی محدود شود، بلکه باید آثار معنوی، اجتماعی و هویتی ناشی از تخریب را نیز در بر گیرد. این رویکرد با مفاهیمی همچون «زیان غیرمادی» و «آسیب جمعی» که در ادبیات حقوق بشر مورد توجه قرار گرفته‌اند، هم‌خوانی دارد. پرونده «احمد الفقی المهدی» در دیوان کیفری بین‌المللی نمونه‌ای برجسته از این تحول مفهومی به شمار می‌رود. در این پرونده، هرچند دیوان در حکم جبران خسارت خود به‌طور صریح به اسناد حقوق بشری استناد نکرد، اما در تحلیل آثار ناشی از تخریب اماکن فرهنگی تیمبوکتو، بر پیامدهای فرهنگی، اجتماعی و روانی این اقدامات تأکید کرد؛ پیامدهایی که با منطق حقوق بشر و به‌ویژه حقوق فرهنگی قابل تبیین‌اند (Lustal, 2023; Seyedzadeh Sani & Farhadi-Alashti, 2019). بدین ترتیب، حکم جبران خسارت در این پرونده را می‌توان

نمونه‌ای از همگرایی تدریجی میان حقوق کیفری بین‌المللی و گفتمان حقوق بشر در حوزه حمایت از میراث فرهنگی دانست. در ادبیات داخلی، پژوهش‌های متعددی به بررسی ابعاد مختلف پرونده المهدی و حمایت از اموال فرهنگی در مخاصمات مسلحانه پرداخته‌اند. از جمله می‌توان به آثار سیدزاده ثانی و فرهادی آلاشتی، وکیل و قشلاقی نیگجه، و کرمی و شاکری اشاره کرد. این پژوهش‌ها عمدتاً بر اهمیت پرونده المهدی در توسعه حقوق کیفری بین‌المللی، ماهیت جرایم علیه اموال فرهنگی و نیز ابعاد مختلف جبران خسارت تمرکز داشته‌اند. با این حال، در این مطالعات کمتر به‌طور مستقل و نظام‌مند به بررسی ملاحظات حقوق بشری در حکم جبران خسارت صادره از سوی دیوان پرداخته شده است. در ادبیات خارجی نیز تحلیل‌هایی درباره ابعاد حقوقی این پرونده ارائه شده است. از جمله، لوستال در پژوهشی درباره حکم جبران خسارت در پرونده المهدی نشان می‌دهد که استدلال‌های دیوان تا حد زیادی بر ملاحظات همچون اقتصاد قضایی، محدودیت‌های صلاحیتی دیوان و الزامات دادرسی منصفانه استوار بوده است. به اعتقاد وی، هرچند دیوان به آثار فرهنگی و اجتماعی تخریب میراث فرهنگی اشاره کرده است، اما در استدلال‌های خود از بهره‌گیری صریح از چارچوب مفهومی حقوق بشر خودداری کرده است. نویسنده در عین حال تأکید می‌کند که این پرونده می‌توانست فرصت مناسبی برای صورت‌بندی روشن‌تر پیوند میان تخریب میراث فرهنگی و حقوق بشری مرتبط با فرهنگ و هویت باشد؛ فرصتی که به‌طور کامل مورد استفاده قرار نگرفته است. افزون بر این، اهلرت نیز در پژوهشی درباره تعقیب کیفری تخریب اموال فرهنگی در حقوق کیفری بین‌المللی، به بررسی مبانی جرم‌انگاری این رفتارها و جایگاه آن‌ها در نظام عدالت کیفری بین‌المللی پرداخته است.

نوآوری پژوهش حاضر در آن است که به‌جای تمرکز صرف بر جرم‌انگاری تخریب اموال فرهنگی یا مسئولیت کیفری مرتکبان، «حکم جبران خسارت» در پرونده المهدی را به‌عنوان نقطه تلاقی میان حقوق کیفری بین‌المللی و حقوق بشر مورد تحلیل قرار می‌دهد. این پژوهش می‌کوشد نشان دهد که دیوان کیفری بین‌المللی در این پرونده، هرچند به‌صورت صریح به مفاهیم حقوق بشری استناد نکرده است، اما در سطح ماهوی و در فرایند ارزیابی خسارات، به عناصر کلیدی گفتمان حقوق بشر توجه داشته است. بر این اساس، مطالعه حاضر ضمن طبقه‌بندی خسارات ناشی از تخریب میراث فرهنگی در سه سطح مادی، اقتصادی و معنوی، تلاش می‌کند نشان دهد که چگونه مفاهیمی مانند حیات فرهنگی، حافظه جمعی و هویت فرهنگی می‌توانند به‌عنوان مؤلفه‌هایی از حقوق بشری در تحلیل جبران خسارت وارد شوند. این رویکرد می‌تواند به فهم دقیق‌تر نقش عدالت کیفری بین‌المللی در حمایت از میراث فرهنگی و نیز به تقویت همگرایی میان حقوق کیفری بین‌المللی و حقوق بشر در این حوزه کمک کند.

روش تحقیق

این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با رویکرد کیفی انجام شده است. ماهیت موضوع، که بررسی ملاحظات حقوق بشری در حکم جبران خسارت دیوان کیفری بین‌المللی در پرونده احمد الفقی المهدی است، مستلزم تحلیل مفهومی و تفسیری اسناد و آرای قضایی است. داده‌های پژوهش از طریق مطالعه منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده و شامل اسناد حقوق بین‌الملل بشردوستانه، اساسنامه رم، آرای دیوان کیفری بین‌المللی، به‌ویژه رأی محکومیت و حکم جبران خسارت در پرونده المهدی، و نیز مقالات علمی مرتبط است. در مرحله نخست، مفاد و استدلال‌های دیوان درباره ماهیت خسارات و شیوه‌های جبران آن‌ها به‌طور دقیق بررسی شد. سپس با استفاده از تحلیل محتوای کیفی، مفاهیم مرتبط با حقوق بشر مانند حق بر مشارکت در زندگی فرهنگی، هویت فرهنگی، خسارت جمعی و زیان معنوی استخراج و طبقه‌بندی گردید. در ادامه، این یافته‌ها با چارچوب‌های نظری حقوق بین‌الملل بشردوستانه و حقوق بشر تطبیق داده شد تا میزان همگرایی میان این دو حوزه در تحلیل جبران خسارت در پرونده المهدی روشن شود.

جایگاه ملاحظات حقوق بشری در حکم مبتنی بر جبران خسارت در پرونده المهدی

پرونده احمد الفقی المهدی در دیوان کیفری بین‌المللی از جهات مختلف نقطه عطفی در تحول عدالت کیفری بین‌المللی به شمار می‌آید. این پرونده نخستین موردی بود که در آن متهم به‌طور مستقل به ارتکاب جنایت جنگی ناشی از حمله عمدی به بناهای مذهبی و تاریخی در تیمبوکتو محکوم شد و بدین ترتیب حمایت کیفری از اموال فرهنگی در سطح بین‌المللی وارد مرحله‌ای جدید گردید (Shahbazi & Ashrafi, 2025). اهمیت این پرونده صرفاً به مرحله رسیدگی ماهوی محدود نمی‌شود، بلکه در مرحله جبران خسارت نیز پرسش‌های اساسی را مطرح ساخت؛ از جمله این‌که قربانی در جرایم علیه میراث فرهنگی چه کسی است، ماهیت خسارت ناشی از تخریب میراث فرهنگی چیست و این خسارات چه نسبتی با حقوق بشر دارند. بررسی رویه دیوان کیفری بین‌المللی نشان می‌دهد که حکم جبران خسارت در این پرونده، اگرچه از حیث ماهوی حاوی عناصر قابل توجهی از ملاحظات حقوق بشری است، اما از منظر استنادی و زبانی با احتیاط قابل ملاحظه‌ای تدوین شده است. برخی پژوهش‌ها نشان می‌دهند که با وجود ظرفیت‌های مناسب برای بهره‌گیری از چارچوب مفهومی حقوق بشر در تحلیل تخریب میراث فرهنگی، دیوان در دستور جبران خسارت از ارجاع گسترده به اسناد و تفاسیر حقوق بشری خودداری کرده است (Lustal, 2023; Seyedzadeh Sani & Farhadi-Alashti, 2019). در تحلیل‌های حقوقی داخلی نیز تأکید شده است که دیوان صرفاً به‌طور ضمنی به حق انسان بر حیات فرهنگی توجه داشته و از ارجاع صریح به اسناد بنیادین حقوق بشر مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر یا میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر پرهیز کرده است (Karami & Shakeri, 2020). از این‌رو، می‌توان گفت که ملاحظات حقوق بشری در حکم جبران خسارت المهدی بیش از آنکه در سطح استنادات حقوقی آشکار شوند، در سطح تحلیل ماهوی خسارات و تبیین ارزش‌های فرهنگی میراث فرهنگی حضور دارند. به بیان دیگر، منطق حقوق بشر در استدلال‌های دیوان قابل تشخیص است، اما این منطق به‌طور صریح در قالب زبان حقوق بشر صورت‌بندی نشده است. این تمایز در تحلیل جایگاه حقوق بشر در این پرونده اهمیت دارد، زیرا نشان می‌دهد که حمایت کیفری از میراث فرهنگی در رویه دیوان عمدتاً در چارچوب حقوق کیفری بین‌المللی سامان یافته و پیوند آن با ادبیات حقوق بشر بیشتر ماهیتی غیرمستقیم داشته است.

شناسایی ارزش فرهنگی و هویتی میراث فرهنگی

نخستین جلوه این رویکرد را می‌توان در نحوه توصیف ماهیت میراث فرهنگی در رأی دیوان مشاهده کرد. در استدلال‌های قضایی دیوان تأکید شده است که بناهای فرهنگی و مذهبی صرفاً اشیای مادی نیستند، بلکه حاملان ارزش‌های نمادین، تاریخی و هویتی برای جوامع انسانی به شمار می‌آیند (Shahbazi & Ashrafi, 2025). بر این اساس، تخریب میراث فرهنگی تنها نابودی یک سازه فیزیکی تلقی نمی‌شود، بلکه می‌تواند پیامدهایی همچون ایجاد ترس، احساس تحقیر و از دست رفتن بخشی از حافظه تاریخی و فرهنگی جامعه را در پی داشته باشد (Lesani & Naghizadeh, 2019; Masoudi-Koushak, 2017). این برداشت با مبانی حقوق بشر، به‌ویژه در حوزه حقوق فرهنگی، هم‌خوانی قابل توجهی دارد. در چارچوب حقوق بشر، حق مشارکت در حیات فرهنگی صرفاً به دسترسی به آثار فرهنگی محدود نمی‌شود، بلکه حفظ، صیانت و انتقال میراث فرهنگی به نسل‌های آینده را نیز در بر می‌گیرد (Nejandi-Manesh, 2016; Zargar, 2019). بنابراین، هنگامی که دیوان در تحلیل پیامدهای تخریب میراث فرهنگی به نابودی حافظه جمعی یا محروم شدن نسل‌های آینده از انتقال ارزش‌ها اشاره می‌کند، در واقع به مؤلفه‌هایی از حقوق فرهنگی توجه دارد؛ هرچند این توجه در قالب ارجاع صریح به اسناد حقوق بشری بیان نشده است.

شناسایی خسارات معنوی و روانی

یکی دیگر از جلوه‌های مهم حضور ضمنی ملاحظات حقوق بشری در این پرونده، توجه دیوان به خسارات غیرمادی ناشی از تخریب میراث فرهنگی است. در تحلیل‌های حقوقی مرتبط با پرونده المهدی، خسارات ناشی از تخریب میراث فرهنگی به سه دسته کلی شامل خسارت فیزیکی، خسارت اقتصادی و خسارت معنوی تقسیم شده‌اند (Pourhashemi & Tayebi, 2022; Seyedzadeh Sani & Farhadi, 2022). اهمیت این تقسیم‌بندی در آن است که دیوان تنها به ابعاد مادی تخریب توجه نکرده، بلکه خسارات روانی و معنوی ناشی از نابودی میراث فرهنگی را نیز مورد شناسایی قرار داده است. خسارت معنوی در این چارچوب می‌تواند شامل اندوه جمعی، احساس تحقیر، آسیب روانی و از دست رفتن پیوندهای هویتی و فرهنگی جامعه باشد (Nikfarjam, 2013). توجه به چنین ابعادی نشان می‌دهد که دیوان در ارزیابی خسارات، رویکردی فراتر از نگاه صرفاً مالکیتی اتخاذ کرده و به آثار انسانی و اجتماعی تخریب میراث فرهنگی نیز توجه داشته است.

گسترش مفهوم قربانی و شناسایی آسیب جمعی

یکی دیگر از ابعاد مهم این رویکرد، گسترش دامنه بزه‌دیدگان در جرایم مربوط به تخریب میراث فرهنگی است. در چنین جرایمی، تعیین قربانیان به سادگی جرایم متعارف نیست، زیرا خسارت وارده تنها متوجه یک فرد یا مالک خاص نمی‌شود، بلکه آثار آن می‌تواند کل جامعه محلی و حتی جامعه بین‌المللی را متأثر سازد (Khosravi & Soltan-Qais, 2017; Vakil & Gheshlaghi-Nigjeh, 2021). پرونده المهدی نیز دیوان مفهوم قربانی را فراتر از زیان‌دیدگان مستقیم تفسیر کرد و جامعه محلی تیمبوکتو و مردم مالی را به‌عنوان متأثران اصلی تخریب میراث فرهنگی مورد شناسایی قرار داد (Seyedzadeh Sani & Farhadi-Alashti, 2019; Shahbazi & Ashrafi, 2025). این رویکرد با مبانی حقوق بشر، به‌ویژه در حوزه حقوق فرهنگی که غالباً ماهیتی جمعی دارند، سازگار است؛ زیرا تخریب نمادهای فرهنگی می‌تواند به هویت و انسجام اجتماعی یک جامعه آسیب وارد کند.

محدودیت در بهره‌گیری صریح از چارچوب حقوق بشر

با وجود هم‌سویی‌های ماهوی یادشده، باید توجه داشت که دیوان در بهره‌گیری صریح از زبان و اسناد حقوق بشر محدودیت‌هایی داشته است. برخی تحلیل‌ها نشان می‌دهند که دیوان کیفری بین‌المللی در پرونده المهدی، با وجود ظرفیت‌های موجود، از ارجاع گسترده به اسناد و گزارش‌های حقوق بشری خودداری کرده و استدلال‌های خود را عمدتاً در چارچوب سنتی حقوق کیفری بین‌المللی سامان داده است (Lustal, 2023; Nejandi-Manesh & Afrough, 2011). این امر ممکن است ناشی از ملاحظاتمانند حدود صلاحیت دیوان، اصل اقتصاد قضایی و ضرورت رعایت الزامات دادرسی منصفانه باشد (Fallahian & Esmaeili, 2016). بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که ملاحظات حقوق بشری در حکم جبران خسارت پرونده المهدی بیش از آنکه در سطح استندهای حقوقی آشکار شوند، در سطح تحلیل ماهوی خسارات و ارزیابی ارزش‌های فرهنگی میراث فرهنگی حضور دارند.

همسویی نظام جبران خسارت دیوان کیفری بین‌المللی در پرونده المهدی با حقوق بشر

بررسی میزان همسویی نظام جبران خسارت دیوان کیفری بین‌المللی (ICC) در پرونده احمد الفقی المهدی با استانداردهای حقوق بشر، در واقع ناظر به نسبت میان دو منظومه هنجاری مهم در حقوق بین‌الملل معاصر است: از یک سو، نظام عدالت کیفری بین‌المللی که هدف اصلی آن تعقیب و مجازات مرتکبان جرایم بین‌المللی است و از سوی دیگر، نظام بین‌المللی حمایت از حقوق بشر که بر صیانت از کرامت انسانی و تضمین حقوق بنیادین افراد و جوامع تمرکز دارد. پرونده المهدی از این منظر اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا نخستین موردی است که در آن یک متهم به‌طور مستقل به دلیل ارتکاب جنایت جنگی ناشی از حمله عمدی به اماکن مذهبی و تاریخی در یک مخاصمه مسلحانه غیربین‌المللی محکوم شد. در نتیجه، این پرونده بستر مناسبی برای ارزیابی نحوه مواجهه دیوان کیفری بین‌المللی با پیامدهای انسانی و فرهنگی تخریب میراث فرهنگی فراهم ساخت. برای تحلیل دقیق نسبت میان نظام جبران خسارت دیوان و استانداردهای حقوق بشر، لازم است میان دو سطح متفاوت تمایز قائل شد. نخست، همسویی ماهوی که به محتوای حکم جبران خسارت مربوط می‌شود؛ از جمله نحوه شناسایی انواع خسارت، تعریف قربانیان و درک دادگاه از ارزش فرهنگی اموال تخریب‌شده. دوم، همسویی استنادی یا ساختاری که ناظر به میزان بهره‌گیری دیوان از زبان، مفاهیم و اسناد رسمی حقوق بشر در استدلال قضایی است. بررسی تحلیلی حکم جبران خسارت در پرونده المهدی نشان می‌دهد که اگرچه در سطح ماهوی عناصر قابل توجهی از همسویی با اصول حقوق بشر مشاهده می‌شود، اما در سطح استنادی و ساختاری این همگرایی محدود و حداقلی باقی مانده است.

همسویی ماهوی نظام جبران خسارت با حقوق بشر

شناسایی ارزش فرهنگی، هویتی و نمادین اموال فرهنگی

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های همسویی ماهوی میان نظام جبران خسارت دیوان کیفری بین‌المللی و حقوق بشر را می‌توان در نحوه توصیف ماهیت اموال فرهنگی تخریب‌شده در تیمبوکتو مشاهده کرد. در حکم دیوان، این بناها صرفاً به‌عنوان «اشیای مادی» یا «اموال غیرنظامی» توصیف نشده‌اند، بلکه به‌عنوان نمادهایی از هویت، تاریخ و معنویت جامعه محلی معرفی شده‌اند (Shahbazi & Ashrafi, 2025). چنین برداشتی از میراث فرهنگی با تحلیل‌های حقوقی موجود در ادبیات حقوقی داخلی نیز هم‌خوانی دارد؛ تحلیل‌هایی که بر «ارزش فرهنگی» و «کارکرد هویتی» میراث فرهنگی تأکید می‌کنند (Karami & Shakeri, 2020; Nejandi-Manesh, 2016). بر اساس این دیدگاه، میراث فرهنگی صرفاً مجموعه‌ای از بناها یا اشیای تاریخی نیست، بلکه بخشی از حافظه تاریخی و هویت جمعی جوامع انسانی محسوب

می‌شود. از منظر حقوق بشر، این برداشت با مفهوم «حق مشارکت در حیات فرهنگی» ارتباط مستقیم دارد. کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در تفسیر ماده ۱۵ میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأکید کرده است که مشارکت در زندگی فرهنگی نه تنها شامل بهره‌مندی از آثار فرهنگی موجود است، بلکه حفاظت، نگهداری و انتقال میراث فرهنگی به نسل‌های آینده را نیز در بر می‌گیرد. در نتیجه، هنگامی که دیوان در تحلیل پیامدهای تخریب این اماکن به «نابودی بخشی از حافظه جمعی» یا «محروم شدن نسل‌های آینده از انتقال ارزش‌های فرهنگی» اشاره می‌کند، در واقع مفاهیمی را به کار می‌گیرد که در ادبیات حقوق فرهنگی بشر جایگاهی بنیادین دارند؛ هرچند این مفاهیم به‌طور صریح در قالب استناد به اسناد حقوق بشری صورت‌بندی نشده‌اند (Lustal, 2023; Zargar, 2019). در این معنا، رویکرد دیوان در پرونده المهدی فاصله قابل توجهی با برداشت سنتی حقوق مخاصمات مسلحانه از اموال فرهنگی دارد. در رویکرد کلاسیک حقوق جنگ، اموال فرهنگی عمدتاً در چارچوب اصل تمایز و اصل تناسب مورد حمایت قرار می‌گرفتند و تمرکز اصلی بر جلوگیری از تخریب فیزیکی آن‌ها بود (Lesani & Naghizadeh, 2019; Nejandi-Manesh, 2016). در مقابل، در پرونده المهدی، میراث فرهنگی نه صرفاً به‌عنوان یک شیء مادی، بلکه به‌عنوان نمادی از هویت انسانی و فرهنگی جامعه مورد توجه قرار گرفته است. این تغییر پارادایمی بیانگر نوعی همسویی ماهوی با مبانی حقوق بشر است که فرهنگ را بخشی از کرامت انسانی تلقی می‌کند.

شناسایی خسارت معنوی و روانی

یکی دیگر از شاخص‌های مهم همسویی ماهوی نظام جبران خسارت دیوان با استانداردهای حقوق بشر، پذیرش خسارات غیرمادی ناشی از تخریب میراث فرهنگی است. دیوان در حکم جبران خسارت به‌صراحت اعلام کرد که تخریب بناهای مذهبی و تاریخی تیمبوکتو تنها خسارات فیزیکی یا اقتصادی ایجاد نکرده، بلکه پیامدهای عمیق روانی و معنوی نیز برای جامعه محلی به همراه داشته است (Lustal, 2023). در این چارچوب، دیوان به احساساتی مانند اندوه، تحقیر، ترس و آسیب روانی اشاره کرده است که در نتیجه نابودی این اماکن در میان ساکنان تیمبوکتو ایجاد شده است. چنین برداشتی از خسارت، با تحلیل‌های ارائه‌شده در ادبیات حقوقی داخلی نیز هم‌خوانی دارد؛ تحلیل‌هایی که خسارت معنوی را یکی از پیامدهای اصلی تخریب میراث فرهنگی می‌دانند (Nikfarjam, 2013; Pourhashemi & Tayebi, 2022). در نظام حقوق بشر نیز خسارت معنوی جایگاهی برجسته دارد. برای مثال، در رویه دیوان اروپایی حقوق بشر، جبران خسارت معنوی اغلب بخش مهمی از نظام جبران خسارت محسوب می‌شود و به‌منظور جبران رنج، تحقیر یا آسیب روانی قربانیان مورد توجه قرار می‌گیرد (Ghorbanzadeh et al., 2019). از این منظر، پذیرش خسارات معنوی در پرونده المهدی نشان می‌دهد که دیوان کیفری بین‌المللی از یک رویکرد صرفاً مادی و اقتصادی نسبت به خسارت فاصله گرفته و به‌سمت رویکردی حرکت کرده است که کرامت انسانی و ابعاد روانی آسیب را نیز در نظر می‌گیرد. افزون بر این، برخی پژوهش‌ها نشان داده‌اند که تخریب میراث فرهنگی می‌تواند تجربه‌ای عمیقاً وجودی برای جوامع باشد؛ زیرا چنین تخریبی پیوند افراد با گذشته تاریخی و فرهنگی آنان را مختل می‌کند و احساس «بی‌ریشگی فرهنگی» ایجاد می‌نماید (Masoudi-Koushak, 2017). توجه دیوان به این ابعاد نشان می‌دهد که جبران خسارت در پرونده المهدی صرفاً یک سازوکار مالی نبوده، بلکه به نوعی بازشناسی رنج فرهنگی و اجتماعی جامعه آسیب‌دیده نیز محسوب می‌شود.

شناسایی آسیب جمعی

از دیگر جلوه‌های همسویی ماهوی میان نظام جبران خسارت دیوان و حقوق بشر، پذیرش ماهیت جمعی آسیب ناشی از تخریب میراث فرهنگی است. در بسیاری از جرایم بین‌المللی، زیان وارده صرفاً متوجه افراد مشخص نیست، بلکه کل جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این

مسئله به‌ویژه در مورد جرایم مرتبط با میراث فرهنگی اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا این میراث اغلب دارای ارزش نمادین و هویتی برای یک جامعه است. در پرونده المهدی، دیوان تنها به زیان‌های فردی اکتفا نکرد، بلکه جامعه محلی تیمبوکتو و حتی مردم مالی را نیز از جمله متأثران اصلی این تخریب دانست (Lustal, 2023; Seyedzadeh Sani & Farhadi-Alashti, 2019). این رویکرد با مبانی حقوق بشر، به‌ویژه در حوزه حقوق فرهنگی و حقوق اقلیت‌ها، سازگار است؛ زیرا در این حوزه‌ها هویت فرهنگی غالباً ماهیتی جمعی دارد و آسیب واردشده به آن می‌تواند کل جامعه را متأثر سازد (Nejandi-Manesh, 2016). پذیرش چنین برداشتی از آسیب فرهنگی نشان‌دهنده نوعی تحول در فهم مفهوم بزه‌دیده در حقوق کیفری بین‌المللی است. در مدل کلاسیک حقوق کیفری، بزه‌دیده معمولاً به فردی اطلاق می‌شود که به‌طور مستقیم از جرم آسیب دیده است. اما در پرونده المهدی، مفهوم بزه‌دیده به سطح جامعه نیز گسترش یافته است؛ تحولی که پیش‌تر در برخی رویه‌های دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق نیز به‌طور محدود مشاهده شده بود (Nejandi-Manesh & Afrough, 2011). در این معنا، نظام جبران خسارت در پرونده المهدی با درک حقوق بشر از ماهیت اجتماعی و جمعی آسیب‌های فرهنگی همسو است.

تعریف گسترده مفهوم قربانی

در تحلیل ارائه‌شده توسط لوستال، دیوان کیفری بین‌المللی در پرونده المهدی با نوعی «خلأ رویه‌ای» مواجه بود؛ زیرا پیش از این پرونده، نمونه مشابهی در زمینه تعیین قربانیان جرایم مرتبط با تخریب میراث فرهنگی وجود نداشت. همین امر موجب شد دیوان ناگزیر به توسعه مفهوم قربانی و شناسایی طیف گسترده‌تری از ذی‌نفعان شود. این توسعه مفهومی با اصول جبران خسارت در حقوق بشر هم‌خوانی دارد. در نظام حقوق بشر، مفهوم قربانی محدود به شخصی که به‌طور مستقیم آسیب دیده نیست، بلکه می‌تواند شامل اعضای خانواده، وابستگان و حتی جوامع آسیب‌دیده نیز باشد (Ghorbanzadeh et al., 2019). علاوه بر این، چنین رویکردی با تحولات نسل جدید محاکم کیفری بین‌المللی نیز سازگار است؛ تحولاتی که در آن‌ها مشارکت قربانیان و رویکردهای عدالت ترمیمی اهمیت فزاینده‌ای یافته است (Moazzami & Namamian, 2015). بنابراین، می‌توان گفت که در سطح ماهوی، نظام جبران خسارت در پرونده المهدی با بسیاری از معیارهای حقوق بشر همسو بوده است.

محدودیت در همسویی ساختاری و استنادی با حقوق بشر

با وجود همسویی ماهوی قابل توجه، بررسی دقیق حکم جبران خسارت نشان می‌دهد که دیوان کیفری بین‌المللی در استدلال قضایی خود از استناد مستقیم و گسترده به اسناد بنیادین حقوق بشر پرهیز کرده است (Lustal, 2023). در حکم دیوان، اشاره‌ای گذرا به اهمیت حیات فرهنگی مشاهده می‌شود، اما ارجاع صریحی به اسناد بنیادین حقوق بشر، از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر یا میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر، دیده نمی‌شود. این رویکرد را می‌توان از چند منظر تحلیل کرد. نخست، محدودیت صلاحیتی دیوان است. دیوان کیفری بین‌المللی اساساً یک دادگاه کیفری است و نه مرجع عام رسیدگی به نقض حقوق بشر. در نتیجه، تمرکز اصلی آن بر احراز عناصر جرم و تعیین مسئولیت کیفری فردی است (Fallahian & Esmaeili, 2016; Moradzadeh, 2021). دوم، اصل اقتصاد قضایی است. بر اساس این اصل، دادگاه‌ها باید از طرح مباحثی که برای حل و فصل دعوا ضروری نیستند، پرهیز کنند. ممکن است دیوان تشخیص داده باشد که ارجاع گسترده به اسناد حقوق بشر برای تصمیم‌گیری در خصوص جبران خسارت ضرورت نداشته است (Lustal, 2023). سوم، ملاحظات مربوط به دادرسی عادلانه است. گسترش استدلال‌ها به حوزه‌هایی خارج از چارچوب کیفرخواست ممکن بود از منظر حقوق دفاعی متهم حساس تلقی شود و این امر می‌توانست تعادل دادرسی را تحت تأثیر قرار دهد (Fallahian & Esmaeili, 2016).

بنابراین، بررسی نظام جبران خسارت در پرونده المهدی نشان می‌دهد که میان حقوق کیفری بین‌المللی و حقوق بشر نوعی همگرایی تدریجی در حال شکل‌گیری است. از منظر ماهوی، شناسایی ارزش هویتی میراث فرهنگی، پذیرش خسارات معنوی و روانی، توجه به ماهیت جمعی آسیب و ارائه تعریف گسترده از قربانیان، همگی نشان‌دهنده همسویی قابل توجه با اصول حقوق بشر هستند. با این حال، در سطح ساختاری و استنادی، این همگرایی هنوز به‌طور کامل تحقق نیافته است؛ زیرا دیوان کیفری بین‌المللی در استدلال قضایی خود به‌طور محدود از زبان و اسناد رسمی حقوق بشر استفاده کرده است. از این‌رو، می‌توان گفت که نظام جبران خسارت در پرونده المهدی نمونه‌ای از همگرایی ماهوی بدون تصریح استنادی است؛ وضعیتی که در آن اصول حقوق بشری در عمل مورد توجه قرار گرفته‌اند، اما در قالب استنادهای صریح هنجاری صورت‌بندی نشده‌اند. با وجود این، پرونده المهدی را می‌توان نقطه عطفی در نزدیک شدن دو حوزه حقوق کیفری بین‌المللی و حقوق بشر دانست. در صورتی که در رویه‌های آینده دیوان، این همگرایی ماهوی با استناد صریح‌تر به اسناد و مفاهیم حقوق بشر همراه شود، می‌توان انتظار داشت که حمایت کیفری از میراث فرهنگی جایگاهی تثبیت‌شده‌تر در نظام بین‌المللی حقوق بشر پیدا کند.

ظرفیت‌ها و کاستی‌های رویکرد دیوان کیفری بین‌المللی در پرونده المهدی

پرونده احمد الفقی المهدی در دیوان کیفری بین‌المللی، افزون بر اهمیت نمادین آن به‌عنوان نخستین محکومیت مستقل در خصوص تخریب میراث فرهنگی در چارچوب اساسنامه رم، از منظر نظری نیز واجد پیامدهای قابل توجهی برای تحول حمایت کیفری از اموال فرهنگی در پرتو حقوق بشر است. در این پرونده، دیوان کیفری بین‌المللی برای نخستین بار ناگزیر شد درباره ماهیت خسارت ناشی از تخریب میراث فرهنگی، دامنه قربانیان و شیوه‌های جبران آن تصمیم‌گیری کند. تحلیل این رویه نشان می‌دهد که رویکرد دیوان در این زمینه دارای دو بعد متفاوت است. از یک‌سو، دیوان با شناسایی ارزش فرهنگی، نمادین و هویتی اموال فرهنگی و نیز پذیرش خسارات معنوی و جمعی، گامی مهم در جهت انسانی‌تر کردن حمایت کیفری از میراث فرهنگی برداشت. از سوی دیگر، به دلیل پرهیز از استناد صریح به اسناد بنیادین حقوق بشر و صورت‌بندی استدلال‌ها در چارچوب عمدتاً کیفری، بخشی از ظرفیت هنجاری این رویکرد بالفعل نشد. از این منظر، پرونده المهدی را نمی‌توان یک الگوی کامل برای همگرایی حقوق کیفری بین‌المللی و حقوق بشر دانست؛ بلکه باید آن را نقطه آغاز تحولی تدریجی ارزیابی کرد که در آن عناصر حقوق بشری به‌طور ضمنی وارد منطق جبران خسارت در عدالت کیفری بین‌المللی شده‌اند.

ظرفیت‌های رویکرد دیوان در پرونده المهدی

تبدیل میراث فرهنگی از «موضوع مادی» به «موضوع انسانی و هویتی»

یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌های رویه دیوان در پرونده المهدی، بازتعریف ماهیت میراث فرهنگی است. در رویکرد سنتی حقوق مخاصمات مسلحانه، اموال فرهنگی غالباً در قالب اموال غیرنظامی مورد حمایت قرار می‌گرفتند و تمرکز اصلی بر جلوگیری از تخریب فیزیکی آن‌ها بود. با این حال، در حکم جبران خسارت پرونده المهدی، دیوان این بناها را صرفاً به‌عنوان اشیای مادی تلقی نکرد، بلکه آن‌ها را به‌عنوان نمادهایی از هویت، حافظه تاریخی و معنویت جامعه محلی معرفی نمود. در دستور جبران خسارت، دیوان تصریح کرد که بناهای مذهبی و تاریخی تیمبوکتو دارای «ارزش نمادین، عاطفی و فرهنگی» برای جامعه محلی هستند و تخریب آن‌ها نه تنها نابودی یک سازه فیزیکی، بلکه آسیب به حافظه جمعی و هویت فرهنگی جامعه محسوب می‌شود (Lustal, 2023). این برداشت از میراث فرهنگی با دیدگاه‌های مطرح در ادبیات حقوق بشر فرهنگی هم‌خوانی دارد؛ دیدگاهی که فرهنگ را بخشی از بستر شکل‌گیری کرامت انسانی و تداوم اجتماعی جوامع می‌داند (Karami & Shakeri, 2020). در این چارچوب، میراث فرهنگی نه صرفاً مجموعه‌ای از آثار تاریخی، بلکه بخشی از حیات فرهنگی

انسان‌ها تلقی می‌شود. بر همین اساس، برخی تحلیل‌ها تأکید کرده‌اند که پرونده المهدی این امکان را فراهم کرد تا حمایت کیفری از اموال فرهنگی در سطحی انسانی‌تر و عمیق‌تر صورت‌بندی شود؛ به گونه‌ای که تخریب میراث فرهنگی نه صرفاً به عنوان نقض قواعد حقوق بشردوستانه، بلکه به عنوان آسیبی به حیات فرهنگی و هویت جمعی جوامع نیز قابل تحلیل باشد (Nejandi-Manesh, 2016). اگرچه دیوان در حکم خود این رویکرد را به طور کامل در قالب مفاهیم حقوق بشر تئوریزه نکرد، اما استدلال‌هایی نظیر محروم شدن نسل‌های آینده از انتقال ارزش‌های فرهنگی نشان می‌دهد که بنیان این برداشت در منطق قضایی دادگاه شکل گرفته است.

توسعه مفهوم قربانی از فرد به جامعه

دومین ظرفیت مهم پرونده المهدی، گسترش دامنه مفهوم قربانی در جرایم مربوط به تخریب میراث فرهنگی است. در رویکرد کلاسیک حقوق کیفری، قربانی معمولاً شخصی تلقی می‌شود که مستقیماً از جرم آسیب دیده است. با این حال، در جرایمی که علیه میراث فرهنگی ارتکاب می‌یابند، آسیب وارده غالباً ماهیتی گسترده‌تر دارد و می‌تواند کل یک جامعه را متأثر سازد. در پرونده المهدی، دیوان با توجه به ماهیت خاص جرم، مفهوم قربانی را توسعه داد و علاوه بر متولیان یا مالکان مستقیم بناهای تخریب‌شده، جامعه محلی تیمبوکتو و حتی مردم مالی را نیز از جمله متأثران این جرم تلقی کرد (Lustal, 2023; Seyedzadeh Sani & Farhadi-Alashti, 2019). این تحول از منظر حقوق بشر اهمیت قابل توجهی دارد؛ زیرا در حوزه حقوق فرهنگی و حقوق اقلیت‌ها، آسیب‌های فرهنگی غالباً ماهیتی جمعی دارند و متوجه کل یک گروه یا جامعه هستند (Nejandi-Manesh & Afrough, 2011). بنابراین، شناسایی جامعه به عنوان بزه‌دیده می‌تواند مبنای مناسبی برای طراحی شیوه‌های جبران خسارت جمعی و نمادین فراهم کند. در نتیجه، توسعه مفهوم قربانی در پرونده المهدی ظرفیت مهمی برای آینده حمایت کیفری از میراث فرهنگی ایجاد کرده است؛ زیرا اگر تخریب میراث فرهنگی به عنوان آسیبی به هویت جمعی تلقی شود، جبران آن نیز باید در قالب سازوکارهایی متناسب با ماهیت اجتماعی و فرهنگی این آسیب طراحی شود.

شناسایی خسارات غیرمادی و روانی

یکی دیگر از ظرفیت‌های مهم رویه دیوان در این پرونده، پذیرش خسارات معنوی و روانی ناشی از تخریب میراث فرهنگی است. دیوان در حکم جبران خسارت، خسارات ناشی از تخریب اماکن مذهبی و تاریخی را به سه دسته کلی شامل خسارات فیزیکی، اقتصادی و معنوی تقسیم کرد (Lustal, 2023). در این چارچوب، دیوان به پیامدهایی مانند اندوه، احساس تحقیر، ترس، شوک روانی و آسیب‌های عاطفی اشاره کرده است که در نتیجه تخریب این اماکن در میان ساکنان تیمبوکتو ایجاد شده است. توجه به چنین پیامدهایی نشان می‌دهد که دادگاه از یک رویکرد صرفاً مالکیتی نسبت به خسارت فاصله گرفته و به ابعاد انسانی و روانی آسیب نیز توجه کرده است. در نظام حقوق بشر نیز خسارات معنوی جایگاه مهمی دارند؛ زیرا نقض حقوق بشر اغلب با آسیب‌های روانی، عاطفی و اجتماعی همراه است (Nikfarjam, 2013). از این منظر، پذیرش خسارات معنوی در پرونده المهدی نشان می‌دهد که نظام جبران خسارت دیوان کیفری بین‌المللی می‌تواند فراتر از ارزیابی ارزش اقتصادی اموال فرهنگی حرکت کرده و به آثار اجتماعی و روانی تخریب آن‌ها نیز توجه کند. برخی پژوهش‌ها نیز نشان داده‌اند که تخریب میراث فرهنگی می‌تواند احساس «بی‌ریشگی فرهنگی» در میان اعضای جامعه ایجاد کند و پیوند آنان با گذشته تاریخی و فرهنگی‌شان را مختل سازد (Khosravi & Soltan-Qais, 2017; Masoudi-Koushak, 2017). توجه دیوان به این ابعاد، زمینه را برای شکل‌گیری نوعی رویکرد ترمیمی در جبران خسارت فراهم کرده است.

نزدیک شدن عدالت کیفری به عدالت ترمیمی

از دیگر ظرفیت‌های مهم پرونده المهدی، تقویت پیوند میان عدالت کیفری و عدالت ترمیمی است. هرچند دیوان کیفری بین‌المللی اساساً نهادی کیفری است که وظیفه اصلی آن تعقیب و مجازات مرتکبان جرایم بین‌المللی است، اما نظام جبران خسارت پیش‌بینی شده در اساسنامه رم، امکان توجه به ترمیم آسیب‌های وارده به قربانیان را نیز فراهم می‌کند. در پرونده المهدی، تأکید دیوان بر ابعاد معنوی و جمعی خسارت نشان می‌دهد که جبران خسارت صرفاً به‌عنوان یک سازوکار مالی تلقی نشده، بلکه بخشی از فرایند بازسازی اجتماعی و فرهنگی جامعه آسیب‌دیده در نظر گرفته شده است (Lustal, 2023). این رویکرد با تحولات جدید در عدالت کیفری بین‌المللی نیز همسو است؛ تحولاتی که در آن‌ها مشارکت قربانیان و رویکردهای عدالت ترمیمی اهمیت بیشتری یافته‌اند (Moazzami & Namamian, 2015). همچنین در ادبیات حقوق بشر نیز بر لزوم ترمیم آسیب‌ها، احیای وضعیت پیشین و تضمین عدم تکرار تأکید شده است (Pourhashemi & Tayebi, 2022).

کاستی‌های رویکرد دیوان در پرونده المهدی

فقدان استناد صریح به اسناد بنیادین حقوق بشر

با وجود ظرفیت‌های یادشده، یکی از مهم‌ترین کاستی‌های حکم جبران خسارت در پرونده المهدی، فقدان استناد صریح و نظام‌مند به اسناد اصلی حقوق بشر است. در متن حکم تنها اشاره‌ای محدود به اهمیت حیات فرهنگی مشاهده می‌شود و در مقابل، ارجاع مستقیمی به اسناد بنیادینی مانند میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وجود ندارد (Lustal, 2023). این سکوت استنادی از این جهت اهمیت دارد که در غیاب ارجاع صریح به اسناد حقوق بشر، پیوند میان تخریب میراث فرهنگی و نقض حقوق فرهنگی در سطح تحلیل قضایی به‌طور کامل تثبیت نمی‌شود. در نتیجه، ظرفیت هنجاری حقوق بشر برای تقویت استدلال‌های دادگاه تا حدی بلااستفاده باقی می‌ماند.

غلبه منطق کیفری بر منطق حقوق بشری

کاستی دیگر این رویکرد را می‌توان در غلبه چارچوب مفهومی حقوق کیفری بر ادبیات حقوق بشر مشاهده کرد. در تحلیل لوستال، دیوان در حکم جبران خسارت عمدتاً در چارچوب منطق حقوق کیفری باقی مانده و از استفاده گسترده از گزارش‌ها، تفاسیر و اسناد حقوق بشری پرهیز کرده است (Lustal, 2023). اگرچه این امر تا حدی ناشی از محدودیت‌های نهادی دیوان و الزامات دادرسی عادلانه است، اما پیامد آن این است که ظرفیت پرونده برای تبدیل شدن به یک مرجع راهبردی در حوزه حقوق فرهنگی کاهش می‌یابد. به بیان دیگر، دیوان توانسته نتایجی همسو با حقوق بشر به دست آورد، اما این نتایج را با استفاده از مفاهیم و چارچوب‌های نظری حقوق بشر صورت‌بندی نکرده است.

نبود چارچوب رویه‌ای روشن برای پرونده‌های آتی

کاستی سوم به نبود یک چارچوب رویه‌ای منسجم برای رسیدگی به جرایم مرتبط با تخریب میراث فرهنگی بازمی‌گردد. همان‌گونه که لوستال اشاره می‌کند، دیوان در پرونده المهدی در شرایطی عمل می‌کرد که پیشینه قضایی قابل توجهی در این زمینه وجود نداشت (Lustal, 2023). در نتیجه، بسیاری از تصمیمات اتخاذشده در این پرونده ماهیتی موردی داشته‌اند. به همین دلیل، هنوز مشخص نیست که در پرونده‌های مشابه آینده، دادگاه چگونه باید میان جبران مادی، نمادین و جمعی تعادل برقرار کند یا چگونه خسارات معنوی ناشی از تخریب میراث فرهنگی را ارزیابی نماید (Vakil & Gheshlaghi-Nigjeh, 2021). این وضعیت ممکن است در آینده به نوعی عدم انسجام در رویه قضایی منجر شود (Shahbazi & Ashrafi, 2025). بنابراین، در مجموع، تحلیل پرونده المهدی نشان می‌دهد که رویکرد دیوان کیفری بین‌المللی در

حمایت از اموال فرهنگی دارای دو چهره متفاوت است. از یک سو، دیوان با شناسایی ارزش هویتی میراث فرهنگی، پذیرش خسارات معنوی و جمعی و توسعه مفهوم قربانی، گام مهمی در جهت انسانی‌تر کردن حمایت کیفری از میراث فرهنگی برداشته است. از سوی دیگر، به دلیل فقدان استناد صریح به اسناد بنیادین حقوق بشر و غلبه چارچوب مفهومی حقوق کیفری، این رویکرد هنوز به یک الگوی کامل برای حمایت از حقوق فرهنگی تبدیل نشده است. بر این اساس، پرونده المهدی را می‌توان نقطه آغاز فرایندی تدریجی در همگرایی میان حقوق کیفری بین‌المللی و حقوق بشر دانست؛ فرایندی که در صورت توسعه در رویه‌های آتی دیوان، می‌تواند به تقویت حمایت بین‌المللی از میراث فرهنگی به‌عنوان بخشی از حقوق فرهنگی بشر منجر شود.

یافته‌های تحقیق

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که رویه محاکم کیفری بین‌المللی در زمینه حمایت از اموال فرهنگی در مخاصمات مسلحانه، به‌ویژه در پرتو رویه دیوان کیفری بین‌المللی در پرونده احمد الفقی المهدی، بیانگر نوعی تحول تدریجی از رویکردی سستی و مالکیت‌محور به رویکردی انسان‌محور و چندبعدی است. در رویکرد سستی حقوق مخاصمات مسلحانه، اموال فرهنگی عمدتاً به‌عنوان اشیای فیزیکی یا اموال غیرنظامی مورد حمایت قرار می‌گرفتند و تمرکز اصلی قواعد حقوقی بر جلوگیری از تخریب مادی آن‌ها قرار داشت. با این حال، بررسی تحولات حقوق کیفری بین‌المللی نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر، درک حقوقی از میراث فرهنگی به تدریج دستخوش تحول شده و این اموال دیگر صرفاً در قالب دارایی‌های مادی مورد توجه قرار نمی‌گیرند، بلکه به‌عنوان حاملان حافظه تاریخی، هویت جمعی و ارزش‌های فرهنگی جوامع انسانی تلقی می‌شوند. این تحول مفهومی را می‌توان در چارچوب روند گسترده‌تری در حقوق بین‌الملل تحلیل کرد که از دهه‌های پایانی قرن بیستم به بعد، به‌سوی توجه بیشتر به ابعاد انسانی و فرهنگی مخاصمات مسلحانه حرکت کرده است. در این روند، حمایت از میراث فرهنگی دیگر تنها به‌عنوان یک الزام فنی در حقوق بشردوستانه تلقی نمی‌شود، بلکه به‌عنوان بخشی از حفاظت از کرامت انسانی و هویت فرهنگی جوامع در نظر گرفته می‌شود (Khosravi & Soltan-Qais, 2017; Nejandi-Manesh & Afrough, 2011).

نخستین یافته مهم پژوهش آن است که در رویه دیوان کیفری بین‌المللی، تخریب میراث فرهنگی نه صرفاً به‌عنوان نابودی یک شیء یا تخریب یک بنا، بلکه به‌مثابه آسیبی به هویت و حافظه جمعی یک جامعه تفسیر شده است. این برداشت در رأی صادره در پرونده المهدی به‌روشنی مشاهده می‌شود؛ جایی که دیوان با تأکید بر ارزش نمادین و معنوی اماکن مذهبی و تاریخی شهر تیمبوکتو، این اماکن را نه تنها برای جامعه محلی، بلکه برای کل بشریت دارای اهمیت فرهنگی و تاریخی دانسته و تخریب آن‌ها را حمله‌ای علیه میراث مشترک انسانی تلقی کرده است (Shahbazi & Ashrafi, 2025). چنین تحلیلی نشان می‌دهد که دیوان در ارزیابی این جرم، از رویکرد صرفاً مادی فاصله گرفته و به ابعاد نمادین و غیرمادی میراث فرهنگی توجه کرده است. در این چارچوب، اموال فرهنگی به‌عنوان بخشی از هویت فرهنگی جوامع تلقی می‌شوند و تخریب آن‌ها می‌تواند به تضعیف انسجام اجتماعی، گسست پیوندهای فرهنگی و از میان رفتن حافظه تاریخی یک ملت منجر شود (Karami & Shakeri, 2020). این تحول مفهومی با روندهای گسترده‌تر حقوق بین‌الملل نیز هم‌خوانی دارد؛ چرا که در ادبیات حقوقی معاصر، میراث فرهنگی به‌عنوان بخشی از «میراث مشترک بشریت» و یکی از عناصر اساسی تحقق حقوق فرهنگی انسان‌ها شناخته می‌شود. از این منظر، تخریب میراث فرهنگی در مخاصمات مسلحانه می‌تواند پیامدهایی فراتر از خسارت مادی داشته باشد و حتی در برخی موارد به‌عنوان ابزاری برای تحقیر فرهنگی یا حذف هویت یک جامعه مورد استفاده قرار گیرد (Lesani & Naghizadeh, 2019). به همین دلیل، برخی پژوهشگران حمله به میراث فرهنگی را در بسیاری از مخاصمات معاصر بخشی از راهبردهای جنگی برای تضعیف روحیه اجتماعی و

نابودی نمادهای هویتی جوامع دانسته‌اند (Khosravi & Soltan-Qais, 2017). در این چارچوب، رویکرد اتخاذشده در پرونده المهدی را می‌توان گامی مهم در جهت شناسایی این واقعیت دانست که حفاظت از میراث فرهنگی در واقع بخشی از حفاظت از کرامت و هویت انسانی است.

دومین یافته پژوهش نشان می‌دهد که دیوان کیفری بین‌المللی در پرونده المهدی مفهوم قربانی را از سطح فردی به سطح جمعی و اجتماعی گسترش داده است. در حقوق کیفری کلاسیک، قربانی معمولاً شخصی تلقی می‌شود که به‌طور مستقیم از جرم زیان دیده است؛ اما در جرایمی که متوجه میراث فرهنگی هستند، ماهیت آسیب به‌گونه‌ای است که پیامدهای آن غالباً کل جامعه را در بر می‌گیرد. در پرونده المهدی نیز دادگاه صرفاً مالکان یا متولیان اماکن تخریب‌شده را قربانی تلقی نکرد، بلکه جامعه محلی تیمبوکتو و حتی جامعه بین‌المللی را نیز در شمار زیان‌دیدگان این جرم قرار داد (Lustal, 2023). این تحول از منظر نظری نیز اهمیت قابل توجهی دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که دیوان به ماهیت جمعی آسیب‌های ناشی از تخریب میراث فرهنگی توجه کرده و آن را فراتر از یک خسارت شخصی ارزیابی نموده است. چنین برداشتی با مبانی نظری عدالت ترمیمی نیز هم‌خوانی دارد؛ چرا که در این رویکرد، جرم صرفاً نقض یک قاعده حقوقی تلقی نمی‌شود، بلکه آسیبی است که روابط اجتماعی و ارزش‌های مشترک جامعه را نیز مختل می‌کند. از این منظر، تخریب میراث فرهنگی می‌تواند نوعی آسیب اجتماعی گسترده محسوب شود که پیامدهای آن بر هویت جمعی، حافظه تاریخی و انسجام فرهنگی جامعه تأثیر می‌گذارد (Shahbazi & Ashrafi, 2025). بنابراین، جبران چنین آسیبی نیز باید فراتر از جبران مادی باشد و به ترمیم روابط اجتماعی و بازسازی اعتماد فرهنگی توجه کند.

یافته سوم پژوهش به شناسایی خسارت‌های غیرمادی در کنار خسارت‌های مادی مربوط می‌شود. بررسی رویه دیوان نشان می‌دهد که در پرونده المهدی، دادگاه تنها به ارزیابی خسارت‌های اقتصادی ناشی از تخریب اماکن فرهنگی بسنده نکرد، بلکه آثار روانی، عاطفی و معنوی این تخریب را نیز مورد توجه قرار داد. تخریب اماکن مذهبی و تاریخی می‌تواند احساسات عمیقی مانند اندوه، تحقیر، فقدان و بی‌ریشگی فرهنگی را در میان اعضای جامعه ایجاد کند و به آسیب‌های روانی و هویتی منجر شود. چنین پیامدهایی در چارچوب حقوق سنتی مالکیت به‌دشواری قابل سنجش هستند، اما در نظام‌های حقوقی معاصر به‌عنوان خسارت معنوی مورد شناسایی قرار گرفته‌اند (Nikfarjam, 2013). در حقوق کیفری بین‌المللی نیز به‌تدریج این دیدگاه تقویت شده است که برخی جرایم، به‌ویژه جرایمی که با تخریب نمادهای فرهنگی یا مذهبی همراه هستند، آثار روانی و هویتی عمیقی بر جوامع انسانی برجای می‌گذارند. در نتیجه، شناسایی چنین خسارت‌هایی در رویه قضایی می‌تواند گامی مهم در جهت تحقق عدالت برای جوامع آسیب‌دیده تلقی شود (Pourhashemi & Tayebi, 2022). پذیرش این نوع خسارت‌ها در پرونده المهدی نشان می‌دهد که دیوان تلاش کرده است تصویری جامع‌تر از پیامدهای واقعی این جرم ارائه دهد و آن را صرفاً در قالب خسارت‌های اقتصادی محدود نکند.

چهارمین یافته پژوهش بیانگر آن است که رویکرد جبرانی دیوان در این پرونده دارای ظرفیت قابل توجهی برای ایجاد پیوند میان عدالت کیفری و عدالت ترمیمی است. هرچند دیوان کیفری بین‌المللی اساساً نهادی کیفری است که هدف اصلی آن تعقیب و مجازات مرتکبان جرایم بین‌المللی است، اما در سال‌های اخیر توجه به حقوق بزه‌دیدگان و جبران خسارت آنان نیز به یکی از ابعاد مهم فعالیت این نهاد تبدیل شده است. در پرونده المهدی، دستور جبران خسارت نه تنها بر بازسازی اماکن تخریب‌شده تمرکز داشت، بلکه بر اهمیت ترمیم آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی ناشی از این جرم نیز تأکید کرد (Seyedzadeh Sani & Farhadi-Alashti, 2019). چنین رویکردی نشان می‌دهد که عدالت کیفری بین‌المللی می‌تواند در کنار مجازات مرتکبان، در بازسازی شرایط اجتماعی و فرهنگی جوامع آسیب‌دیده نیز نقش ایفا کند. این امر

به‌ویژه در مواردی که جرایم ارتكابی با تخریب نمادهای فرهنگی همراه است اهمیت بیشتری پیدا می‌کند؛ زیرا در چنین مواردی، آسیب واردشده صرفاً متوجه اشخاص یا اموال نیست، بلکه کل ساختار فرهنگی و هویتی جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Nejandi-Manesh, 2016).

با وجود این ظرفیت‌ها، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که رویکرد دیوان در پرونده المهدی با برخی محدودیت‌های ساختاری نیز مواجه است. مهم‌ترین این محدودیت‌ها، فقدان یک چارچوب نظری منسجم مبتنی بر حقوق بشر در استدلال‌های دادگاه است. هرچند مفاهیمی مانند کرامت انسانی، هویت فرهنگی و ارزش نمادین میراث فرهنگی در تحلیل‌های دیوان به‌طور ضمنی مورد توجه قرار گرفته‌اند، اما ارجاع صریح و گسترده‌ای به اسناد بنیادین حقوق بشر مشاهده نمی‌شود. این امر می‌تواند تا حدی ناشی از محدودیت‌های صلاحیتی دیوان باشد؛ زیرا اساسنامه رم بیشتر بر تعقیب جرایم بین‌المللی تمرکز دارد و نه بر تفسیر مستقیم اسناد حقوق بشری. علاوه بر این، باید توجه داشت که پرونده المهدی نخستین موردی بود که دیوان کیفری بین‌المللی به‌طور مستقیم به جرم تخریب اموال فرهنگی به‌عنوان یک جنایت جنگی رسیدگی می‌کرد. از این‌رو، طبیعی است که در چنین شرایطی رویه قضایی هنوز به سطحی از تثبیت و انسجام نرسیده باشد. برخی پژوهشگران نیز بر این نکته تأکید کرده‌اند که این پرونده اگرچه نقطه عطفی در حمایت کیفری از میراث فرهنگی محسوب می‌شود، اما هنوز نمی‌توان آن را به‌عنوان الگویی کاملاً تثبیت‌شده برای پرونده‌های مشابه در آینده تلقی کرد.

در مجموع، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که رویه دیوان کیفری بین‌المللی در پرونده المهدی گامی مهم در جهت تحول مفهوم حمایت از اموال فرهنگی در مخاصمات مسلحانه به شمار می‌رود. این رویه با تأکید بر ارزش‌های نمادین، هویتی و انسانی میراث فرهنگی، مفهوم سنتی حفاظت از اموال فرهنگی را گسترش داده و آن را به حوزه‌هایی همچون حقوق فرهنگی بشر و عدالت ترمیمی نزدیک کرده است. با این حال، این تحول هنوز در مراحل اولیه خود قرار دارد و برای تبدیل شدن به یک چارچوب نظری و عملی منسجم، نیازمند توسعه بیشتر در سطح استدلال‌های حقوقی و رویه قضایی است. به بیان دیگر، پرونده المهدی را می‌توان آغازگر مسیری دانست که در آن حقوق کیفری بین‌المللی به‌تدریج به‌سوی درک عمیق‌تری از ارتباط میان میراث فرهنگی، هویت انسانی و عدالت بین‌المللی حرکت می‌کند.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف تبیین جایگاه ملاحظات حقوق بشری در حکم جبران خسارت پرونده «دادستان علیه احمد الفقی المهدی» و بررسی میزان همگرایی میان عدالت کیفری بین‌المللی و حقوق بشر فرهنگی انجام شد. فرضیه اصلی آن بود که دیوان کیفری بین‌المللی، هرچند در چارچوب اساسنامه رم عمل می‌کند، در مرحله جبران خسارت از رویکردی صرفاً مالکیت‌محور فاصله گرفته و به‌طور ضمنی از ملاحظات حقوق بشری بهره برده است. یافته‌ها نشان می‌دهد این فرضیه تا حد زیادی قابل تأیید است. دیوان در تحلیل خود از تخریب اماکن مذهبی و تاریخی تیمبوکتو، میراث فرهنگی را نه صرفاً مجموعه‌ای از بناهای فیزیکی، بلکه بخشی از حافظه تاریخی، هویت فرهنگی و میراث مشترک بشریت تلقی کرده است. چنین برداشتی بیانگر عبور از نگاه مادی به فهمی هویت‌محور از زیان است؛ فهمی که با مبانی نظری حقوق بشر فرهنگی، به‌ویژه حق مشارکت در حیات فرهنگی، هم‌خوانی دارد؛ هرچند استناد صریح به اسناد حقوق بشری در رأی مشاهده نمی‌شود. از مهم‌ترین دستاوردهای این پرونده، توسعه مفهوم «قربانی» است. دیوان دامنه زیان‌دیدگان را فراتر از افراد مستقیم، به جامعه محلی، مسلمانان مالی و حتی جامعه بین‌المللی تسری داده و بدین‌ترتیب به ماهیت جمعی آسیب‌های ناشی از تخریب میراث فرهنگی توجه کرده است. همچنین، شناسایی خسارت‌های غیرمادی – مانند اندوه، آسیب روانی و احساس فقدان فرهنگی – نشان می‌دهد که جبران خسارت در این

پرونده صرفاً بازسازی فیزیکی نیست، بلکه کارکردی ترمیمی و اجتماعی نیز دارد. با وجود این پیشرفت‌ها، پیوند میان حقوق کیفری بین‌المللی و حقوق بشر فرهنگی هنوز به‌طور کامل نهاده نشده و فقدان ارجاع نظام‌مند به چارچوب‌های حقوق بشری از محدودیت‌های رأی محسوب می‌شود. در مجموع، پرونده المهدی را می‌توان نقطه عطفی در جهت تقویت رویکرد هویت‌محور و ترمیمی در حمایت کیفری از میراث فرهنگی دانست، هرچند تثبیت این روند نیازمند توسعه نظری و رویه قضایی منسجم‌تر در آینده است.

پیشنهادهای

تدوین دستورالعمل تفسیری حقوق بشری برای دیوان: پیشنهاد می‌شود دیوان کیفری بین‌المللی، با همکاری دفتر ثبت و بخش بزه‌دیدگان، دستورالعملی تفسیری تدوین کند که نحوه ارجاع نظام‌مند به اسناد حقوق بشر، به‌ویژه در حوزه حقوق فرهنگی و حق بر مشارکت در حیات فرهنگی، را در تصمیمات جبران خسارت مشخص کند. این امر از پراکندگی مفهومی جلوگیری و انسجام رویه‌ای ایجاد می‌کند. نهادهای بازسازی مشارکت جوامع محلی در طراحی تدابیر جبرانی: در پرونده‌های مربوط به میراث فرهنگی، سازوکاری برای مشورت ساختاریافته با جوامع آسیب‌دیده، از طریق جلسات استماع، هیئت‌های محلی مشورتی و نظرسنجی، پیش‌بینی شود تا تدابیر جبرانی با نیازها و اولویت‌های فرهنگی واقعی آنان منطبق گردد.

ایجاد صندوق ویژه میراث فرهنگی در چارچوب صندوق امانت: ایجاد یک زیرصندوق یا سازوکار اختصاصی برای تأمین مالی پروژه‌های بازسازی، مستندسازی و آموزش مرتبط با میراث فرهنگی آسیب‌دیده، که بتواند در هماهنگی با یونسکو و نهادهای فرهنگی، تدابیر ترمیمی پایدار را تأمین کند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The protection of cultural property during armed conflicts has gradually moved from a predominantly object-centered and state-obligation-based model toward a broader understanding that links cultural heritage to human dignity, collective identity, historical memory, and the cultural rights of communities. In classical international humanitarian law, cultural property was primarily protected because of its historical, artistic, religious, or civilizational value, and instruments such as the 1954 Hague Convention established a normative framework for safeguarding such property from the destructive effects of war. However, contemporary armed conflicts have shown that the deliberate destruction of cultural heritage is not merely an incidental consequence of hostilities, but may function as a purposeful strategy to weaken communities, erase collective memory, humiliate religious and cultural groups, and disrupt the continuity of social identity (Masoudi-Koushakh, 2017; Nejandi-Manesh, 2016). In this context, the development of international criminal law has played an important role in strengthening the protection of cultural property by shifting the focus from state responsibility alone to individual criminal responsibility. The establishment of the International Criminal Tribunal for the former Yugoslavia and, later, the International Criminal Court contributed

to the recognition that intentional attacks against cultural and religious sites may constitute international crimes and may require not only punishment but also reparation for the harm caused (Moazzami & Namamian, 2015; Nejandi-Manesh & Afrough, 2011). The case of *The Prosecutor v. Ahmad Al Faqi Al Mahdi* is therefore significant because it represents a turning point in the judicial treatment of cultural heritage destruction as an autonomous war crime and as a source of reparable harm affecting individuals, local communities, and humanity more broadly (Khosravi & Soltan-Qais, 2017; Vakil & Gheshlaghi-Nigjeh, 2021).

The main objective of the present study is to examine the place of human rights considerations in the reparations order issued by the International Criminal Court in the Al Mahdi case and to determine whether this order can be interpreted as a step toward convergence between international criminal justice, restorative justice, and cultural human rights. The study is based on the premise that the destruction of cultural heritage cannot be fully understood through a purely material or proprietary conception of harm. Rather, cultural property should be understood as a medium through which communities preserve their historical memory, transmit values across generations, perform religious and cultural practices, and maintain a sense of belonging. Accordingly, the intentional destruction of cultural and religious monuments may impair not only physical property, but also cultural identity, social cohesion, emotional attachment, and the right of communities to participate in and preserve their cultural life (Karami & Shakeri, 2020; Zargar, 2019). The Al Mahdi case is particularly suitable for such an analysis because the destroyed mausoleums and religious sites in Timbuktu were not merely historical objects, but symbols of religious devotion, local identity, and shared heritage. Previous legal scholarship has emphasized that the International Criminal Court's treatment of the case was important not only for criminal accountability but also for the recognition of cultural, moral, and collective dimensions of harm (Seyedzadeh Sani & Farhadi-Alashti, 2019; Shahbazi & Ashrafi, 2025). Nevertheless, a central question remains: to what extent did the Court explicitly rely on human rights concepts and instruments when designing reparations, and to what extent did it merely incorporate human rights considerations implicitly through its analysis of the nature and effects of the harm?

This research uses a descriptive-analytical method and adopts a qualitative legal approach. The data were gathered through library-based study of international legal instruments, the Rome Statute, the relevant judgments and reparations order of the International Criminal Court in the Al Mahdi case, and scholarly literature on international criminal law, cultural heritage protection, reparations, and cultural human rights. The analysis first examines the legal foundations of criminal responsibility for attacks against cultural property, especially in the context of armed conflict, and then evaluates how the International Criminal Court conceptualized the harms caused by the destruction of the religious and historical monuments of Timbuktu. Particular attention is paid to three categories of harm: physical damage to cultural sites, economic loss caused by the destruction of heritage and related social life, and non-material or moral harm, including grief, humiliation, psychological suffering, loss of cultural connection, and damage to collective memory (Nikfarjam, 2013; Pourhashemi & Tayebi, 2022). The study also considers the Court's understanding of victimhood and the extent to which the concept of victim was expanded beyond directly affected individuals to include the local community and the people of Mali. This aspect is especially important because crimes against cultural heritage often produce diffuse and collective forms of harm that cannot be reduced to the loss suffered by a single owner or institution (Ghorbanzadeh et al., 2019; Lustal, 2023). By comparing these elements with the conceptual framework of cultural human rights, the research

evaluates whether the reparations order reflects a human-rights-oriented understanding of cultural harm.

The findings indicate that the International Criminal Court adopted an approach that significantly moved beyond a traditional property-based conception of cultural heritage. In the Al Mahdi case, the Court treated the destroyed sites not merely as physical structures or protected civilian objects, but as bearers of symbolic, religious, emotional, historical, and cultural value for the community of Timbuktu and for humanity as a whole. This approach is consistent with the idea that cultural heritage is inseparable from the identity and dignity of communities, especially where religious monuments and historical sites function as focal points of collective memory and social continuity (Ehlert, 2014; Lesani & Naghizadeh, 2019). The recognition of non-material harm is one of the most important aspects of the reparations order. By acknowledging grief, psychological harm, humiliation, and the disruption of cultural life, the Court implicitly recognized that cultural destruction may affect the inner life of a community and damage its relationship with its past, its values, and its future generations (Lustal, 2023; Seyedzadeh Sani & Farhadi-Alashti, 2019). This finding supports the argument that the reparations order has a restorative dimension: reparations were not understood only as financial compensation or physical reconstruction, but also as a means of social and cultural repair. The Court's approach therefore reflects a broader shift in international criminal justice, in which punishment is increasingly supplemented by attention to victims, harm, restoration, and the symbolic recognition of suffering (Moazzami & Namamian, 2015; Pourhashemi & Tayebi, 2022).

A further finding of the study concerns the expansion of the concept of victimhood in cases involving the destruction of cultural heritage. The Al Mahdi case demonstrates that the victim of cultural heritage destruction is not necessarily limited to the legal owner of a monument or to individuals who suffer direct material loss. Rather, the victim may include the local community whose cultural identity has been attacked, the wider national community whose historical heritage has been damaged, and, in a broader sense, the international community insofar as cultural heritage forms part of the common heritage of humanity (Khosravi & Soltan-Qais, 2017; Vakil & Gheshlaghi-Nigjeh, 2021). This broader conception is compatible with the collective nature of many cultural rights and with the idea that certain forms of harm affect shared social meanings rather than merely individual interests. However, the research also finds that the Court's convergence with human rights law remained mostly substantive and implicit rather than explicit and systematic. Although the reasoning of the Court reflects values that are central to cultural human rights, including cultural identity, participation in cultural life, religious meaning, historical memory, and collective dignity, the Court did not develop a detailed human rights-based framework and did not consistently cite foundational human rights instruments in support of its reasoning (Lustal, 2023; Shahbazi & Ashrafi, 2025). This limitation may be explained by the institutional nature of the International Criminal Court as a criminal tribunal, the boundaries of its jurisdiction, the requirements of fair trial, and the principle of judicial economy (Fallahian & Esmaeili, 2016; Moradizadeh, 2021). Nevertheless, the absence of explicit human rights reasoning limits the precedential value of the order for future cases involving cultural heritage destruction.

In conclusion, the Al Mahdi reparations order constitutes an important step in the evolution of international criminal justice toward a more human-centered, identity-sensitive, and restorative understanding of harm caused by attacks on cultural heritage. The case shows that the destruction of cultural property in armed conflict is not only a violation of humanitarian norms or a crime against protected objects, but also an injury to the cultural life, dignity, memory, and collective identity of affected communities. The International Criminal Court's recognition of material, moral,

psychological, symbolic, and collective harm demonstrates a meaningful movement beyond a narrow property-based model of reparation. At the same time, the case also reveals the unfinished nature of the convergence between international criminal law and cultural human rights. The Court's reasoning contains strong human rights implications, but these implications were not fully articulated through explicit and systematic reliance on human rights instruments. Therefore, the Al Mahdi case should be regarded not as the final model of human-rights-based reparation for cultural destruction, but as a foundational moment that opens the way for future jurisprudence. Future cases should strengthen this development by integrating clearer human rights reasoning, ensuring the meaningful participation of affected communities in the design of reparations, and creating more effective institutional and financial mechanisms for cultural, social, and symbolic restoration.

References

- Ehlert, C. (2014). *Prosecuting the Destruction of Cultural Property in International Criminal Law*. Brill.
- Fallahian, F. Z., & Esmaeili, M. (2016). A comparative study of international criminal tribunals. *International Conference on Research in Science and Technology*,
- Ghorbanzadeh, A., Rahami, M., & Golpayegani, B. (2019). Remedies for compensating innocent convicts in the Iranian criminal justice system and international human rights instruments. *International Police Studies*, 10(40), 133-159.
- Karami, M., & Shakeri, Y. (2020). Evaluating approaches governing the criminalization of crimes against cultural heritage during armed conflicts: From civilian use to cultural value. *Legal Civilization*, 3(7), 74-90.
- Khosravi, H., & Soltan-Qais, F. (2017). Protection of cultural and historical property in international law with a view to the action of the International Criminal Court in the Mali case. *Intercultural Studies*, 12(33), 165-190.
- Lesani, S. H., & Naghizadeh, Y. (2019). Examining the rules governing the destruction of cultural heritage in non-international armed conflicts with emphasis on ISIS practice. *Public Law Studies*, 49(3), 981-1002.
- Lustal, M. (2023). Reparations for the destruction of cultural heritage at the International Criminal Court and the limits of human rights. In N. Geibert & F. Gunther (Eds.), *Art and Human Rights: A Multidisciplinary Approach to Contemporary Issues*.
- Masoudi-Koushak, H. (2017). *Protection of Cultural and Historical Property in Armed Conflicts*. Ganj-e Danesh.
- Moazzami, S., & Namamian, P. (2015). The third generation of international criminal tribunals: Achievements, norms, and challenges. *Criminal Law Research*, 3(11), 113-146.
- Moradzadeh, K. (2021). Examination and analysis of influential international criminal tribunals in the establishment of the International Criminal Court. *Scientific Conference on Legal Studies, Judicial Sciences, and Social Research*,
- Nejandi-Manesh, H. (2016). *Protection of Cultural Property in Armed Conflicts*. Khorsandi Publications.
- Nejandi-Manesh, H., & Afrough, M. (2011). Protection of cultural property during armed conflicts: A study of the case law of the International Criminal Tribunal for the former Yugoslavia. *Legal Research*, 10(20), 213-246.
- Nikfarjam, Z. (2013). Compensation for moral damages in jurisprudence and law. *Jurisprudential Foundations of Islamic Law*, 6(11), 105-127.
- Pourhashemi, A., & Tayebi, S. (2022). Analyzing compensation-based judgments in light of international environmental law. *Legal Civilization*, 5(11), 7-21.
- Seyedzadeh Sani, S. M., & Farhadi-Alashti, Z. (2019). Compensation for the destruction of cultural heritage in the International Criminal Court with a view to the Al Mahdi case. *Criminal law and Criminology Studies*, 49(1), 111-132.
- Shahbazi, A., & Ashrafi, K. (2025). A critical analysis of the approach of international courts in confronting crimes against cultural heritage with a focus on the Ahmad Al Mahdi case. *Research and Development in Criminal Law and Criminology*, 2(4), 309-347.
- Vakil, A. S., & Gheshlaghi-Nigjeh, A. (2021). Protection of world cultural heritage in the practice of the International Criminal Court. *Judicial Legal Perspectives*, 26(94), 119-139.
- Zargar, M. (2019). *Protection of cultural heritage in international criminal law* Islamic Azad University, Safadasht].